

سرمقاله

درآمدی بر رابطه جغرافیا با علوم اجتماعی^۱

غالباً زسم چنین بوده است که وقتی از جغرافیا به عنوان یک علم صحبت به میان می‌آمد، عامل محیط طبیعی در خط اول توجه قرار می‌گرفته است و غالباً انسان را ساخته و پرداخته این محیط می‌دانسته‌اند. مثلاً از فرهنگ‌ها و تمدنهای مختلف که معمول شرایط محیط طبیعی خاصی بوده‌اند سخن می‌رفته است. اینک برای اینکه موضوع تا حدودی روشنتر شود بهتر است پیدایش این شیوه تفکر را از نظر بگذرانیم: در سال ۱۸۲۲ فریدریش راتسل* با انتشار کتاب جغرافیای انسانی خود پایه‌های اولیه جغرافیای انسانی را بنا نهاد. در زمانی که راتسل مشغول مطالعه و تحقیق بود نظریه تکاملی داروین در علوم طبیعی طرفداران زیادی پیدا کرده بود و دانشمندانی که در علوم انسانی نیز مشغول مطالعه بودند کوشش می‌کردند از آن الگو برای بیان نظریات خود استفاده کنند و به همین علت دانشمندان جغرافیا نیز به شیوه پوزیتیو** تلاش می‌کردند که علت اختلافات فرهنگی و تمدنی اقوام مختلف را در خصوصیات طبیعی بخشهای مختلف کره زمین جستجو کنند. این دانشمندان با مطالعه وضع زندگی اقوام و طوایف کوچک در جزایر دورافتاده اقیانوس کبیر و یا جنگلهای آمازون و آفریقا سعی می‌کردند شواهدی نیز در تأیید نظریات خود

۰- با تشکر از آقایان دکتر ایرانپور جزنی و دکتر مصطفی مؤمنی اساتید برجسته جغرافیای دانشگاه شهید بهشتی که این متن را در اختیار دفتر مجله علوم انسانی این دانشگاه قرار داده‌اند.

*Friedrich Ratzel

**Positivists

پیدا کنند. فریدریش راتسل نیز که در همین دوره خود را مدتی با جانورشناسی مشغول کرده بود از طرفداران پر و پا قرص داروین محسوب می‌شد و بدیهی است که جریان پوزیتیویستی (مثبت‌گرایی) آن عصر در او اثر گذاشت بطوری که از قید آن در مطالعه مسائل مربوط به انسان نیز آزاد نشد. به عقیده او محیط طبیعی محرک اساسی تمام تحولاتی بود که در فضای زیستی صورت می‌گرفت.

پژوهشهایی که راتسل در علت مهاجرت انسانها در دوره‌های مختلف کرد و اصراری که وی در ایجاد رابطه‌ای بین شرایط مختلف فضای دور و بر انسانها و فضاهای دورتر داشت، او را در حالیکه در اسارت دترمینیسم جغرافیایی بود تا حدودی به شیوه تفکر تاریخی نزدیک کرد. سخن کوتاه اینکه راتسل شرایط طبیعی هر کشور را حاصل اساسی و تعیین‌کننده شیوه حکومت و مناسبات انسانهای آن کشور می‌دانست. روشن است که اثر محیط طبیعی را بر انسان نمی‌توان انکار کرد ولی مهم این است که نوع و میزان تأثیر آن را بشناسیم.

آب و هوا، وضع کوهستان و جهت سلسله جبال و دیگر پدیده‌های طبیعی از نظر زیست‌محیطی آثاری بر چهره و قامت انسانها باقی می‌گذارد اما آن لحظه‌ها که انسان از دنیای انفرادی خود خارج می‌شود و به ناچار در تماس با انسانهای دیگر قرار می‌گیرد وارد دنیای جدیدی از مناسبات، که انسانی است، می‌شود، این دنیا بدون تردید با دنیای انفرادی وی مشابهتی ندارد.

شاید خیلی منصفانه نباشد که راتسل را به علت آن که او در مطالعاتش جبر جغرافیایی را در نظر داشته است کاملاً محکوم کنیم و دیگر نوشته‌های او را هم مورد تردید قرار دهیم. قبل از او نیز سیاستمدارانی چون منتسکیو و فیلسوفانی چون کانت و هردر* و یا فیلسوفان پوزیتیویستی چون کنت و اسپنسر در نقش قاطع طبیعت بر انسان مطالبی اظهار داشته‌اند. هردر می‌گوید: «کره زمین خانه تربیت انسان است» کشورها و مرزهای آن پدیده‌های پیش ساخته‌ای هستند و دستخوش تغییر قرار نمی‌گیرد. بر انسانهاست که

شرایط آن را بشناسند و خود را با نظام پیش ساخته آن تطبیق دهند. جبر جغرافیایی راتسل که در آلمان طرفداران زیادی داشت در شیوه تفکر دانشمندان کشورهای دیگر بی اثر نبود. شاگرد او آلن چرچیل سمپل* نیز راه او را دنبال کرد و انسان را موجود ساخته و پرداخته محیط طبیعی پنداشت. السورث هانتینگتون** نیز کوشش کرد در تبیین ویژگیهای فرهنگی و شکلهای تمدنی از عوامل طبیعی و بخصوص وضع آب و هوا کمک بگیرد. او عقیده دارد که تمدنهای مدیترانه‌ای در مسی سیکلونهای ایجاد شده‌اند که از حدود جزایر آزور*** در اقیانوس اطلس بر می‌خیزند و از طریق دریای مدیترانه به آسیای جنوب غربی می‌رسند و می‌گویند که اگر مسیر و نظام این سیکلونها چنین نبود تمدنهای مدیترانه‌ای ایجاد نمی‌شدند. هانتینگتون مدتی نیز در شرایط ظهور و سقوط تمدنهای بزرگ آسیای مرکزی و جنوب غربی مطالعه کرده است و با توجه به معیارهای جبری که داشته به این نتیجه رسیده است که تمدنهای درخشان به این علت رو به زوال رفته‌اند که آب و هوای تازه به تدریج خشکتر شده است. وی پس از این مطالعه به این استنباط کلی رسید که اختلافات و تنوعات جریانات تاریخی و نمودهای اجتماعی را می‌توان به کمک تغییرات اقلیمی تجزیه و تحلیل کرد. هانتینگتون می‌گوید موقعی که وضع آب و هوا به یکنواختی گرایید و در آسیا خشکی اقلیم انجام یافت وضع اجتماعی شکل ثابتی به خود گرفت و دیگر دستخوش تغییر واقع نشد. به نظر او هر حرکت و جابجایی انسانها در همان آغاز تغییر وضع اقلیمی صورت گرفت و همین مسأله بهترین دلیل برای مهاجرت و تغییر محل کانونهای مهم تمدن و مرکز قدرتهای سیاسی در جهت مناطق معتدل تر و مرطوب تر، یعنی به طرف مغرب و شمال، گردید. و به نظر او به همین ترتیب است که تمدنها از مصر و بابل به طرف یونان و سپس روم و بالاخره به طرف فرانسه و انگلیس و از آنجا به ایالات متحد آمریکا انتشار پیدا کرده است.

گریفیث تیلور**** جغرافیدان استرالیایی نیز به همین شیوه گرفتار دترمینیسم

* Ellen Churchill Semple

** Ellsworth Huntington

*** Azor

**** Griffith Taylor

جغرافیایی است. او عامل اساسی و تعیین‌کننده وحدت ایتالیا را وضع خاص قتل و خط‌الرأس جبال آلپ می‌داند و پارا از این نیز فراتر می‌گذارد و شکست ارتش فرانسه را در مقابل قوای مهاجم آلمان در سال ۱۹۴۰ مدیون برتری و آگاهی جغرافیدانان آلمانی می‌پندارد. با این ترتیب در دوره معینی در ایالات متحد آمریکا نیز به محیط طبیعی بیش از اندازه توجه شد و دترمینیسم جغرافیایی به شکل محیط‌گرایی* سالها آثار جغرافیایی را تحت تأثیر قرار دارد.

به هر حال راتسل، هانتینگتون، سمپل و دیگران همه جا در آثار خود در قید جبر جغرافیا هستند ولی در بین این عده اهمیت راتسل به علت توجه به انسان، هر چند به شکل مقهور طبیعت، بیشتر است و باید گفت که نوشته‌های اوست که بعدها مورد توجه فراوان قرار می‌گیرد و انگیزه‌ای برای دانشمندان دیگر می‌شود که بیشتر به نقش انسان توجه نمایند.

در فرانسه ویدال دولابلاش** و در آمریکا بومن*** در مقابل جبر جغرافیایی قد علم کردند و انسان را چهره‌نگار طبیعت خواندند. بومن در یکی از آثارش می‌گوید برای اینکه از لحاظ معنوی و سیاسی به ارزش حقیقی کشوری پی ببریم باید در ساختمان اجتماعی و اقتصادی آن کشور مطالعه کنیم. وی درباره محیط طبیعی می‌گوید که هر گاه فضا و مکان به حالت بکر و دست‌نخورده بماند فاقد ارزش است بلکه در حقیقت به علت ایجاد نهادهای اجتماعی است که این فضا و مکان ارزش می‌یابد. شیوه تفکر و یدال دولابلاش را باید در فرانسه نقطه عطفی در تفکر جغرافیایی مکتب فرانسه دانست. زیرا او نیز خود را از اسارت جبر جغرافیایی رها نید و برای نقش انسان اهمیت فوق‌العاده قائل شد. به عقیده او طبیعت همواره یک رشته امکانات عملی را در دسترس انسان قرار می‌دهد و انسان از میان تمام این امکاناتی که در اختیار اوست با توجه به اصل اولویت و انتخاب بهتر و مفیدتر، راه خود را انتخاب می‌کند. ویدال دولابلاش هنگام تجزیه و

* Environmentalism

** Vidal de laBlache

*** Bowman

تحلیل واقعه و پدیده معین، آن را در ارتباط با زمان می بیند و رابطه زمان را با مکان از نظر دور نمی دارد و در همه حال سخن از انسان و مناطق تمدنی مربوط به او و تقسیم بندی فرهنگی جهان است.

این نوع درگیری ها با طبیعت و انسان و شناخت رابطه آنها با یکدیگر فقط در حوزه مطالعات جغرافیدانان نماند و بطوری که ذکر آن رفت سیاستمداران و فیلسوفان متعددی در این باره اظهار نظر کرده اند. اما با ایجاد علم جامعه شناسی گروه جدیدی از دانشمندان به این مسائل پرداختند. بعضی از آنان از همان آغاز علاقه خود را به همکاری با جغرافیدانان اظهار نمودند و در این زمینه موفقیت هایی به دست آوردند. مثلاً هنگامی که امیل دورکیم * جامعه شناس معرّف فرانسوی به انتشار مجله جامعه شناسی ** پرداخت، دست همکاری به سوی جغرافیدانان فرانسه و حتی آلمان دراز کرد بطوری که در دومین شماره این مجله مقاله ای از راتسل انتشار یافت. ویدال دوبلاش نیز از همان آغاز انتشار مجله با دورکیم همکاری داشت و تا امروز نیز جغرافیدانان فرانسه خود را محق می دانند که از این مجله تخصصی جامعه شناسی برای انتشار نظریات خود استفاده کنند. در سالهای اخیر هنگام مطالعه مسائل مربوط به طبیعت و انسان، به گروه های اجتماعی و نقشی که این گروه ها در تغییر چشم انداز جغرافیایی ایفا می کنند توجه فراوان می شود و به همین مناسبت همکاری علم جغرافیا و جامعه شناسی بویژه در ده پانزده سال اخیر وارد مرحله نوینی شده است. به حق باید در حوزه مطالعات جغرافیای انسانی جای قابل ملاحظه ای به جغرافیای اجتماعی *** داده شود. ملاحظه شده است که دانشجویان رشته جامعه شناسی غالباً مغز خود را با اصطلاحاتی چون آشفتگی گروهی **** کشاکش گروهی ***** یگانگی یا انتگراسیون ***** نظام اجتماعی، کنش و واکنش پر می کنند ولی از تهیه تک نگاری ساده یک

* Emile Durkheim

** Sociologique Annee

*** Social Geography

**** Group Chaos

***** Group Conflict

***** Integratio

روستا* عاجزند. در این مرحله است که جغرافیا نقش عمده خود را می‌تواند و باید ایفا کند و در تبیین شکل و ساخت** جامعه سهم بسزایی داشته باشد. یک محقق علوم اجتماعی که نتواند شکل تنوعات ساخت و ترکیب جامعه را رسم و تصویر کند در مقام آن نخواهد بود که به کنه روابط گروهی پی برد.

در فرانسه ارتباط و آمیزش جامعه‌شناسی و جغرافیا بدانجا کشید که در تقسیمات جامعه‌شناسی بخشی به نام شکل‌شناسی اجتماعی*** پایه عرصه وجود نهاد. در چارچوب شکل‌شناسی اجتماعی علاوه بر جغرافیا جمعیت‌شناسی نیز نقش عمده‌ای دارد. بدین سان یک جامعه‌شناس در مطالعات روزمره خود با مفاهیم و مبانی جغرافیایی سر و کار پیدا می‌کند و اطلاعات اولیه‌ای را از طریق جغرافیا به دست می‌آورد و تجزیه و تحلیل می‌کند. این شیوه مطالعه، "تجزیه و تحلیل ساخت اجتماعی" نام گرفته است. در جریان تجزیه و تحلیل ساخت اجتماعی، به مطالعات و "تجزیه و تحلیل فرهنگی" نیز توجه می‌شود. با این ترتیب معمولاً به دانشجویان رشته جامعه‌شناسی توصیه می‌شود که علاوه بر فراگرفتن جغرافیای اجتماعی و جغرافیای اقتصادی به مطالعه تاریخ اجتماعی و اقتصادی نیز پردازند.

مطالعه هیأت و پیکربندی**** مادی جامعه در فضای زیستی به عهده جغرافیدان است ولی جامعه‌شناس پس از کسب این اطلاعات به شیوه تحلیل ساختی و فرهنگی به تبیین جامعه می‌پردازد. در جامعه‌شناسی غالباً از "نظام کامل گروه‌های انسانی" صحبت به میان می‌آید. فضا و محیط جغرافیایی "نظام خارجی گروه" خوانده می‌شود. گروه‌ها در نظام کامل دارای دو وظیفه و نقش هستند: اول اینکه خود را در نظام خارجی گروه، به عبارت دیگر در محیط جغرافیایی، با کار خلاق که انجام می‌دهند توجیه نمایند. در جریان کار خلاق، گروه انسانی محیط طبیعی را تا حدودی مطابق میل و امکانات خود دیگرگون

می‌سازد. در این مرحله مسأله انطباق ساده مطرح نیست بلکه انطباق خلاق* مورد نظر است. این تغییرات در محیط طبیعی به وسیله کار صورت می‌گیرد. از سوی دیگر کار انسان به "نظام داخلی گروه" مربوط می‌شود که این خود تحت تأثیر ساخت اجتماعی و شکل فرهنگی گروه قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر نحوه کار گروه‌های انسانی و انطباق گروه با دنیای اطراف نه فقط با نوع مناسبات فرهنگی، اقتصادی، مذهبی تعیین می‌شود، بلکه "ساخت گروه" نیز خود در این جریان حائز اهمیت است. معمولاً جامعه‌شناسان تحت عنوان "ساخت" خطوط اصلی یک جامعه را می‌شناسد که برای مدت نسبتاً طولانی موجب بقای یک گروه می‌شوند. با این ترتیب ملاحظه می‌شود که هرگاه در یک جامعه خطوط اصلی ساخت گروه‌ها، و مثلاً دستگاه یک دولت، بیشتر شکل گرفته باشد، در محیط جغرافیایی یا برجاتر از گروه‌هایی است که هنوز نیروهای تجزیه طلب در آن غالب است و بنابراین ممکن است محیط به دو صورت در مقابل این گروه‌ها شکل پذیرد؛ از طرفی امکان دارد حکومت‌های مقتدر و گسترده جهانی راه آنچنان که در دنیای قدیم وجود داشت، در خود جای دهد و یا واحدهای کوچک دولت شهر یونان قدیم و یا واحدهای کوچک نواحی شمالی آلپ را به وجود آورد. می‌توان گفت در این موارد تنوع ساخت داخلی اجتماعی در "نظام دنیای خارجی" متجلی شده است و دقیقاً برای شناخت همین گوناگونی‌هاست که جغرافیا وارد میدان عمل می‌شود. چه جغرافیدان با ماهیت پدیده‌ها و جریان‌ات اجتماعی فسی‌نفسه کاری ندارد و هر نوع تحقیقی در آن باره را به عهده جامعه‌شناسان می‌گذارد. اما آن لحظه که یک پدیده اجتماعی به عنوان شکل دهنده محیط طبیعی عرض وجود می‌کند در حوزه توجه و دقت جغرافیدان قرار می‌گیرد و اینجاست که می‌توان گفت هر پدیده‌ای که به نحوی از انحاء بتواند در روشن شدن چهره موجود زمین کمکی بنماید ذاتاً در قلمرو علم جغرافیا نیز قرار می‌گیرد، هر چند که ممکن است در مرکز توجه علم جغرافیا نباشد. در اینجا لازم است به این اصل توجه کنیم که جغرافیا در واپسین مرحله، محیط جغرافیایی را به عنوان یک واحد کل می‌نگرد و دقیقاً در همین

شیوه نگرش است که جغرافیا از تمام علوم دیگری که با مطالعه کره زمین سر و کار دارند متمایز می شود.

بدیهی است که جامعه شناس نیز که مطالعات خود را از طریق تجربی انجام می دهد به نحوی با محیط جغرافیایی سر و کار پیدا می کند. تنوعاتی که در دنیای اجتماعی وجود دارد، نظام های اجتماعی که در مجاورت هم به رقابت مشغولند ولی در عین حال در رابطه مداوم با یکدیگر هستند و دیگر مسائل اجتماعی ایجاب می کند که جامعه شناس به وضع محیط جغرافیایی که این وقایع در آن جریان پیدا می کنند آگاهی یابد. پففر* می گوید "جامعه شناس هنگامی می تواند مسائل محیط اجتماعی محل مسکونی و یا کشور خود را دریابد که نظام اجتماعی را که او وابسته به آن است به مثابه یکی از نظام های اجتماعی موجود در روی کره زمین و در رابطه با دیگر نظامها بداند" و این آگاهی هیچگاه بدون توجه به زیر بنای اقتصادی نظام های اجتماعی حاصل نخواهد شد. در این مرحله از مطالعه است که جامعه شناس به ناچار در رابطه با علوم جغرافیا، اقتصاد و سیاست قرار می گیرد. رنه کونینگ** عقیده دارد "از آنجاکه هر جامعه ای دارای یک نظام خارجی است که موجب بقای آن جامعه در محیط طبیعی است بنابراین جامعه شناس باید به امکانات و نعمت های آن توجه مخصوص نماید. زیرا در قلمرو این امکانات است که فعالیتها و کنش های متقابل*** و ارتباطات گروه اجتماعی، خلأق می شوند" و بدین جهت است که محیط طبیعی که مملو از مواد آلی و معدنی است، و به عبارت دیگر چهره های منحصرأ طبیعی دارد، مورد توجه جامعه شناس قرار می گیرد. یعنی همان محیطی که مطمح نظر جغرافیدان است و شعبه ای از جغرافیا که آن را جغرافیای اجتماعی نامیدیم می تواند نقش رابط را بین جریانات، پدیده ها و ساخت های اجتماعی از یک طرف و محیط جغرافیایی از سوی دیگر به عهده داشته باشد و در چارچوب شکل شناسی اجتماعی، به مثابه یکی از علوم کمکی علم جامعه شناسی نقش فعال داشته باشد. ممکن است از نقطه نظر جامعه شناسی صحیح باشد

* K.H.Pfeffer

** Rene Konig

که تقسیم کار و موضوع مورد مطالعه بین جغرافیای اجتماعی و جامعه‌شناسی هر لحظه دچار تضاد حاصل از شیوه مطالعه ساختی و یا شکل‌شناسی گردد. از نقطه نظر جغرافیدان این مطلب نمی‌تواند کاملاً صحیح باشد زیرا محیط جغرافیایی خود به شیوه مطالعه کارکردی و ساختی قابل تجزیه و تحلیل است. آنچه که از دور نمای جامعه به عنوان نگرش شکل‌شناسی به نظر می‌آید از نقطه نظر جغرافیایی یک قسمت از ساخت جغرافیایی در محیط جغرافیایی است و در حقیقت نشانه‌ای از جریان‌ات تغییردهنده چشم‌انداز جغرافیای انسانی و خانواده بزرگ جغرافیا قرار گیرد. جامعه‌شناسی و جغرافیا هر دو از طریق جمعیت‌شناسی به مطالعه در محیط جغرافیایی می‌پردازند. اصول و مبانی جمعیت‌شناسی از طرفی برای شکل‌شناسی اجتماعی و از سوی دیگر برای جغرافیای جمعیت بسیار حائز اهمیت است. مطالعه آماری خصوصیت معینی از جمعیت و تجزیه و تحلیل تغییرات آن، همیشه در قلمرو جغرافیا بوده است. شناخت کمی و کیفی مهاجرتهای بزرگ و کوچک در حوزه مطالعه هر دو علم جغرافیا و جامعه‌شناسی است و یقیناً همکاری این دو علم در این زمینه نتایج ثمربخشی به بار خواهد آورد. حقیقت این است که علم را نباید چون بنای عظیمی در نظر گرفت که دارای اطاقهای متعددی است که به وسیله دیوارهای غیر قابل نفوذی از هم جدا شده‌اند، دیوارها و مرزها انعطاف دارند و به اقتضای موضوع مورد مطالعه می‌توانند هر یک در قلمرو دیگری، تا آن اندازه که رنگ اصلی خود را از دست ندهند، دخل و تصرف نمایند. به عکس اگر چنین داد و ستدهایی در خانواده علوم وجود داشته باشد خطر گوشه‌گیری علمی حتمی است و از حاشیه به وقایع نگرستن قطعی.

جغرافیدانان به دو مقوله از موضوعات جامعه‌شناسی، توجه مخصوص دارند. در مطالعات جغرافیایی تا چندی قبل "جامعه" فقط از نقطه نظر کمی مورد مطالعه قرار می‌گرفته است و از نظر رابطه متقابل انسانها و ساخت اجتماعی جامعه امروزی یک نظام غامض و پیچیده از کنش‌های اجتماعی و گروهی با نرُم‌ها،* و ضوابط مختلف است و

بخصوص جوامع صنعتی جدید که تقسیم کار در آنها به حد اعلی صورت گرفته است، غامض تر و پیچیده ترند. در این مرحله وظیفه جغرافیا برای مطالعه شکل‌شناسی اجتماعی سنگین تر می‌شود. شکی نیست که دیگر چنین مطالعه‌ای با کلی‌گویی‌های جغرافیایی، و مثلاً اینکه فاصله تهران تا لندن چند کیلومتر است، و فلان رود از کجا سرچشمه می‌گیرد و به کجا می‌ریزد، امکان ندارد. منظور این نیست که آنچه پیشینیان کرده‌اند تخطئه کنیم بلکه فرض این است که ضرورت زمان را بشناسیم و خود را با آنچنان سلاح علمی مسلح کنیم که در دوران سبیرنتیک* و عصر تخصص جای جغرافیا را در خانواده علوم حفظ نماییم.

برای اینکه به اهمیت نقش جامعه در ساخت چشم‌انداز جغرافیای بیشتر پی ببریم بد نیست به اتحاد جماهیر شوروی که با توجه به ایدئولوژی معینی اداره می‌شد اشاره کنیم. تصور بفرمایید که در نظر داریم جغرافیای اتحاد شوروی را بنویسیم. در جریان نگارش کتاب، هرگاه به مبانی سوسیالیستی حکومت و اقتصاد شوروی و تأثیر آن بر چشم‌انداز جغرافیایی توجه نکنیم، بدون شک تصویر درستی از آن کشور به دست نخواهیم آورد. بدون تردید اقتصاد طبق نقشه شوروی، و تلاش در صنعتی کردن کشور در مدت کوتاه، و توجه به اصل اولویت‌ها در مورد ایجاد و توسعه صنایع مختلف مصرفی و استعمالی، و ایجاد مؤسسات تعاونی وسیع، در چشم‌انداز جغرافیایی تأثیر ویژه خود را می‌گذارد. بخصوص وقتی علاوه بر ملاحظات اقتصادی ملاحظات استراتژیک و سیاسی نیز مورد توجه قرار گیرد مهاجرت صنایع به سبیری و ایجاد مزارع گسترده با طریقه کشت وسیع در شوری آسیا، روشن می‌شود.

بنابراین توجه می‌شود که علاوه بر قانون‌مندی‌های طبیعی عوامل دیگری نیز ممکن است در چشم‌انداز جغرافیایی نقش‌گذار باشند که می‌توانند و باید مورد مطالعه جغرافیدان قرار گیرند. حال اگر قرار باشد مجدداً فقط به شرح آنچه که طبیعی است پرداخته شود و همان گفته‌های قدیمی دوباره آید، کتاب ملال‌انگیز و فاقد اطلاعات تازه

خواهد بود، و در این مرحله است که می‌توان گفت جغرافیا مرده است و باید به موزه علوم تحویل داده شود.

مطالعاتی که تاکنون در جغرافیا صورت گرفته کمتر مربوط به ساخت کلی جامعه بوده است، بلکه غالباً از نقطه نظر تجربی و سهولت کار به اجزاء و ساخت‌های کوچک توجه شده است که بیشتر رنگ مطالعات اجتماعی را به خود گرفته است. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که آیا مطالعه در خصوصیات یک‌یک گروه‌های اجتماعی، که به عنوان گروه‌های انسانی کنش یکنواختی دارند، ما را به یک حکم کلی راهنمایی خواهد کرد یا نه؟ همین سؤال را ممکن است در مورد واحدهای بزرگ جغرافیایی مطرح کنیم. بدین شکل که آیا یک واحد بزرگ جغرافیایی نشان‌دهنده همان خصوصیتی است که اجزای تشکیل‌دهنده آن دارا می‌باشند؟ جواب این نوع سؤالات منفی است. زیرا در یک منطقه بزرگ جغرافیایی در نتیجه ترکیب و آمیزش فاکتورهای جزء که ممکن است جزء به جزء متغیر باشد، واحدی به دست می‌آید که دارای رنگ جدیدی است شاید این واحد جدید نمایشگر خصوصیت بارز یکی از اجزاء باشد ولی در مجموع چیز جدیدی است. به همین ترتیب در مورد گروه می‌توان گفت که از ارتباط گوناگون افراد، گروه‌هایی تشکیل می‌شوند، و گروه‌ها با یکدیگر می‌آمیزند و به صورت جامعه درمی‌آیند. و جامعه چون آفریده شود به عنوان عامل مستقل، در همه آن عده، در همه اعضای خود اثر می‌گذارد و همه را تغییر می‌دهد. بدین سان جامعه حاصل جمع عددی افراد نیست، بلکه واحدی است با کیفیتی مستقل، کلی است متمایز از اجزای خود.

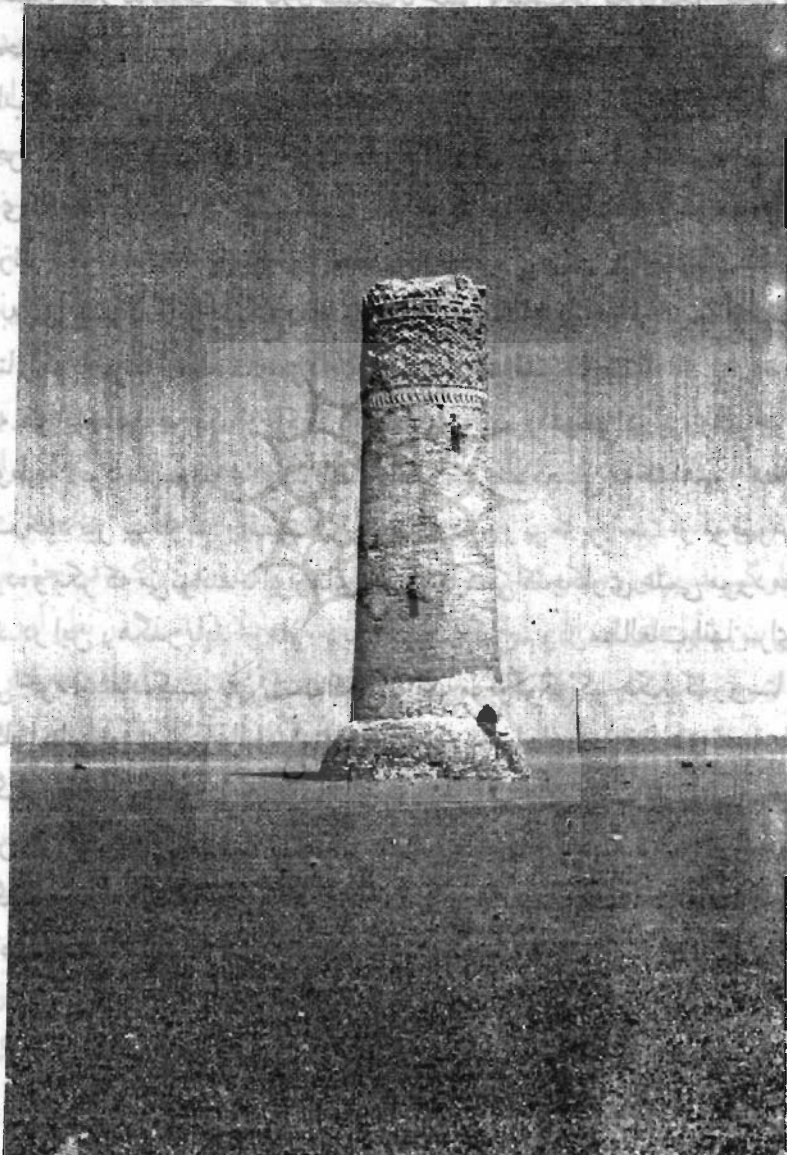
وجود کمی آن ناشی از وجود افراد است، ولی وجود کیفی آن از افراد استقلال دارد. اصطلاح "گروه" که ابزار اساسی جامعه‌شناسی است می‌تواند در جغرافیایز جایی داشته باشد. فقط باید به آن عده از گروه‌های اجتماعی توجه نمود که از خود اثر روشنی در محیط جغرافیایی به جا می‌گذارند. "زمان" و "مکان" به عنوان بعدهای اساسی تشکیل‌دهنده گروه‌های اجتماعی، اولین امکانات برای تقسیم‌بندی گروه‌ها در اختیار جغرافیدان می‌گذارند و او را قادر می‌سازند که با اولین برخورد، گروه‌هایی را که در محیط جغرافیایی کمتر ماهیت جغرافیایی خود را نشان می‌دهند از مرکز دقت خود دور سازد.

گروه‌هایی که در زمان محدودی و در مکان کوچک و معینی فعالیت دارند دارای ماهیت جغرافیایی نیستند، به عکس گروه‌هایی که به علل مختلف اجتماعی، اقتصادی و طبیعی وابستگی بیشتری به زمین و محیط طبیعی معین دارند، چون در محیط اطراف خود اثر می‌گذارند، در دایره مطالعات جغرافیایی قرار می‌گیرند. بنابراین، اتفاقی نیست که اولین مطالعات جغرافیای اجتماعی در قلمرو جوامع و واحدهای کشاورزی صورت گرفت. زیرا در این بخش از محیط جغرافیایی است که وابستگی خاص زمین، اقلیم و سنت‌ها نوعی پیوستگی و استمرار* در ساخت اجتماعی به وجود می‌آورد. در جوامع صنعتی نیز با توسعه شهرنشینی و تأسیس کارخانه‌ها در شهرها و اطراف آن نوعی دگرگونی در ساخت اجتماعی حاصل می‌شود که از توجه جغرافیدان دور نمی‌ماند. حال اگر در نظر بگیریم که با ایجاد چنین مرکزهایی چه مهاجرت و کشش‌هایی بین روستا و شهر پا به عرصه وجود می‌گذارند؛ به این نتیجه می‌رسیم که پدیده‌ها و موضوعات جغرافیای اجتماعی نمی‌توانند و نباید بطور انفرادی و جدا از دیگر پدیده‌های اجتماعی مورد مطالعه قرار گیرند. برای روشن شدن موضوع کافی است تکاملی را که در چشم‌انداز جغرافیایی بین شهرهای تهران و کرج در ده سال اخیر ایجاد شده است در نظر آوریم.

یکی از روشهایی که در تهیه گزارشی از وضع صنعتی شدن این منطقه به کار برده می‌شود روش صرفاً توصیفی است، بدین نحو که با در دست داشتن نقشه و حداکثر عکسهای هوایی ممکن است محل استقرار صنایع مختلف را تعیین کنیم و در نقشه جدیدی پراکندگی آنها را نشان دهیم. کارهای جغرافیایی که تا به حال در کشور ما صورت گرفته به همین شیوه‌اند و در حد یک مطالعه توصیفی باقی می‌مانند. در حالی که به نظر می‌رسد که برای تهیه این نوع گزارشهای توصیفی مطالعه و کسب تخصص در رشته جغرافیا لازم نیست. زیرا هر کس که کمی بیش از محدوده منزل و محل کار خود را ببیند می‌تواند به تهیه چنین گزارشی دست بزند. تهیه یک مونوگرافی جغرافیایی و یا یک مقاله جغرافیایی در مورد چشم‌انداز صنعتی منطقه تهران تا کرج موقعی می‌تواند جنبه علمی

داشته باشد که نیروهای تشکیل دهنده این واحد را که به ظاهر به چشم نمی‌خورند بشناسیم و مثلاً بدانیم که چرا فلان صنعت با چنین وسعت در فلان محل ایجاد شده است. آیا محل استقرار آن صنعت با توجه به ملاحظات نیروی انسانی و فاکتورهای اقتصادی انتخاب شده است یا اینکه ملاحظات دیگر نیز ممکن است نقشی بازی کرده باشند؟ و بالاخره حالا که این صنایع به وجود آمده‌اند دورنمای آنها در افق اقتصاد ایران چیست و تأثیری که ممکن است هر یک به نوبه خود در شهرهای اطراف و در محدوده کشور بگذارند چگونه است؟ آیا ستونهای عظیم این صنایع بر پشت مزارع ویران بنا شده است؟ آیا پا به پای پیشرفت این صنایع به مسائل خاص روستاها توجه می‌کنیم؟ آیا پدیده فرار از روستا را که با توسعه صنعت همزاد است می‌توان متوقف ساخت؟

به نظر اینجانب هر یک از ماکه در منطقه‌ای از کشور سهمی در پرورش جوانان داریم باید وظیفه خود بدانیم که علاوه بر ایفای نقش شریف معلمی به مشاهده و مطالعه محیط اطراف خود نیز پردازیم. واقعیت این است که دور و بر ما پر است از موضوعات دست نخورده و بکر که می‌توانند با ابزارهای ساده و با کمی کنجکاری علمی مورد مطالعه قرار گیرند. در این رهگذر باید از علوم دیگر کمک بگیریم و از مطالعات آنها برای پیشبرد آگاهی خود استفاده کنیم. یقین است که تهیه یک مونوگرافی کوچک یک روستا بر هر یک از ماکار آسانی است ولی غالباً به اعتبار اینکه نفس عمل اهمیتی ندارد و تصور اینکه تهیه مونوگرافی یک روستای کوچک اساساً چه اهمیتی می‌تواند داشته باشد از اقدام به این کار سر باز می‌زنند ولی به نظر اینجانب باید نتیجه کار را دید و اینکه مجموعه این تک‌نگاری‌ها می‌توانند کلیدی برای شناخت هر چه بیشتر محیط جغرافیایی و ساخت اجتماعی، که شکل‌گذار آن است، باشند.



میل نادری واقع شده بر سر راه زاهدان به یم